

پارادایم‌شناسی تاریخ‌نگاری باستانی پاریزی

محمدعلی رنجبر*

استادیار گروه تاریخ دانشگاه شیراز

(از ص ۳۷ تا ۵۶)

تاریخ دریافت مقاله: ۹۴/۱۱/۲۱؛ تاریخ پذیرش قطعی: ۹۵/۰۶/۱۵

چکیده

محمد ابراهیم باستانی پاریزی (۱۳۹۳-۱۳۰۴ ش.) نقش و جایگاه ویژه‌ای در تاریخ‌نگاری معاصر ایران دارد. شیوه متفاوت او در روش، موضوع‌شناسی، مآخذشناسی و نگارش، هم اقبال عموم را در پی داشته و هم واکنش‌های مختلفی را در سطح تاریخ‌نگاری دانشگاهی موجب شده است. از این رو، نمی‌توان از تأثیرگذاری او در عرصه تاریخ‌نویسی و ترویج تاریخ‌خوانی چشم پوشید. به‌منظور نزدیکی به فضای ذهنی و دیدگاه نظری او در مورد تاریخ و شیوه تاریخ‌نگاری، در این نوشتار در پی آشکارسازی مفاهیم هستی‌شناسی (ontology)، معرفت‌شناسی (epistemology) و روش‌شناسی (methodology) تاریخی او هستیم تا جهان‌بینی حاکم بر ذهن مورخ مشخص شود و علل و دلایل کاربست‌های ویژه او در تاریخ‌نگاری - از انتخاب موضوع تا مآخذشناسی و شیوه نگارش - به‌دست آید. بررسی استقرایی آثار باستانی حکایت از پیوند منطقی سه جزء پارادایم (paradigm) تاریخ‌نگاری او دارد؛ به‌نحوی که از هستی‌شناسی ایده‌آلیستی راه به معرفت‌شناسی غیراثبات‌گرایانه می‌برد و در روش‌شناسی، انحصار ابزارهای عینی و تجربی را در درک تاریخ ناکافی می‌بیند.

واژه‌های کلیدی: باستانی پاریزی، پارادایم تاریخ‌نگاری، هستی‌شناسی، معرفت‌شناسی، روش‌شناسی

۱- مقدمه

استاد محمدابراهیم باستانی پاریزی (۱۳۹۳-۱۳۰۴ ش.) چهره‌ای پرآوازه و نام‌آشنا در عرصه تاریخ‌نگاری است. اگرچه در دانشگاه درس داد و به مقام استادی رسید، اما در بیرون از دانشگاه آوازه و شهرت بیشتری به‌دست آورد و بی‌تردید پرمخاطب‌ترین تاریخ‌نگار دوره معاصر در میان مردم بود. این موفقیت نه فقط به لحاظ تعدد آثار، بلکه بیشتر به جهت سبک و سیاق نگرش به تاریخ و شیوه تاریخ‌نویسی او بود؛ چنان‌که خطوط رسمی تاریخ‌نگاری دانشگاهی را جدی نگرفت و به انتقال مفاهیم تاریخی به شیوه‌ای که می‌پسندید پرداخت. این موضوع در ایام حیات او نیز واکنش‌های موافق و منتقدی را موجب شد.

آنچه در این نوشتار پرسش اصلی است، چیستی پارادایم (Paradigm) تاریخ‌نگاری اوست. منظور از پارادایم تعیین مفاهیم هستی‌شناسی (Ontology)، معرفت‌شناسی (Epistemology) و روش‌شناسی (Methodology) تاریخی باستانی پاریزی است که متن تاریخی را می‌سازد. این مفاهیم در پیوند منطقی با یکدیگر، موجب انسجام متن شده و از تناقض جلوگیری می‌کنند، این مجموعه به‌هم‌پیوسته در هر تاریخ‌نگاری آگاهانه‌ای وجود دارد. با توجه به تعدد آثار باستانی پاریزی، آنچه در راستای پرسش نوشتار گرد آمده، حاصل بررسی کلیت آثار اوست، به نحوی که امکان نیل به مفاهیم موردنظر فراهم شود.

در معنای امروزی، اصطلاح پارادایم از سال ۱۹۶۲ م. با انتشار کتاب «ساختار انقلاب‌های علمی» تامس ساموئل کوهن (Thomas Samuel Kuhn) به کار گرفته شد. از آغاز تاکنون در این اصطلاح ابهام معنایی وجود دارد، اما اصل کاربرد آن را جامعه علمی پذیرفت؛ زیرا واضح‌تر از سایر اصطلاحات توانست مقصود متفکران را برساند.

به نظر کوهن، دانش در بستر پارادایم شکل می‌گیرد و به اصطلاح پارادایم‌محور است. به بیان دیگر دانش در چارچوبی تولید می‌شود که تعیین‌کننده دیدگاه دانشمند نسبت به جهان است و مجموعه‌ای از اصول و پیش‌فرض‌های متافیزیکی و فلسفی این چارچوب را می‌سازد (کوهن، ص ۱۸). از این‌رو، پارادایم نظرگاهی حاصل از مجموعه‌ای از اصول و قواعد هستی‌شناسانه، روش‌شناسانه، معرفت‌شناسانه و انسان‌شناسانه مستدل و عام بدیهی است (حسینی و علی‌پور، ص ۹۹). با این توصیف پارادایم به‌عنوان نظامی از باورداشتهای بنیادی یا جهان‌بینی تعریف می‌شود که پژوهشگر را در حوزه‌های هستی‌شناسی، معرفت‌شناسی و روش‌شناسی جهت می‌دهد (محمدپور، ص ۲۹). از این منظر، هیچ‌نگاهی از مفاهیم سه‌گانه مذکور خالی نیست. این مفروضات بنیادین در کل «الگوی تفحصی» (پارادایم) ویژه‌ای ایجاد می‌کند که رابطه آرا و اندیشه‌ها را با زمینه‌های عینی و شرایط

ذهنی نشان می‌دهد (منوچهری، ص ۵۵) و صورتی از جهان هستی را تصویر می‌کند که مبنای برداشتها و اقدامات انسان است (غفاریان و احمدی، ص ۲۴۳).

گفته شد پارادایم، پیوند منطقی هستی‌شناسی، معرفت‌شناسی و روش‌شناسی است. هستی‌شناسی شرحی است عام از اینکه چه چیزی وجود دارد و ماهیت آن چگونه است. در نگرشی کلی دو مکتب رایج هستی‌شناسی، مادی‌گرایی و ایده‌آلیستی است. در مورد نخست، موجودیت‌های اجتماعی اعم از ساختارها و واکنش‌ها هم از نظر وجودی و هم از حیث عملکردی، مستقل از برداشتها و فهم ما وجود دارند و در دومی (ایده‌آلیستی)، موجودیت ساختارها و کنش‌ها جنبه ذهنی یا حداقل گفتمانی دارند (قرلسلی، ص ۱۲۳). معرفت‌شناسی بررسی مبانی و حدود معرفت است. پرسش بنیادی در معرفت‌شناسی چگونگی شناخت جهان است و اینکه چه ارتباطی میان محقق و یافته‌های تحقیق وجود دارد. رابطه سوژه و ابژه (ذهن و عین) در فرایند معرفت چگونه است (عبداللهی، درآمدی بر فلسفه علم و پژوهش در علوم انسانی، شناخت و شناخت‌شناسی، ص ۲۰). در روش‌شناسی که به‌عنوان معرفت درجه دو به اصول و قواعد حاکم بر روش تحقیق می‌پردازد، سخن اصلی بر سر این نکته است که آیا روشی یگانه در کلیه علوم به کار بسته می‌شود (مفتخری، ص ۷۸) و تفاوت علوم در درجه است یا نوع. در این رابطه آیا تمایزی میان علوم طبیعی و علوم انسانی وجود دارد و می‌توان همان ابزار و روش علوم طبیعی را در شناخت علوم انسانی به کار برد؟ (عبداللهی، درآمدی بر فلسفه علم و پژوهش در علوم انسانی، روش و روش‌شناسی، ص ۶۷).

باستانی پاریزی مورخی همه‌جانبه‌نگر است که معرفت تاریخی را از ورود به همه عرصه‌های - سیاسی، اجتماعی، اقتصادی، فرهنگی، ادبی و هنری گذشته زندگی انسان به‌دست می‌آورد. چنین رویکردی بی‌تردید زودتر و دقیق‌تر به مفاهیم بنیادی در مورد هستی، انسان و تاریخ نایل می‌شود و منظومه تاریخ‌نگاری و تاریخ‌نگاری خود را بر آن اساس شکل می‌دهد. بدین ترتیب از منظر باستانی، هستی تاریخی صرفاً هستی عینی نیست. کلیت تاریخ تحت مشیت خداوند است و انسان در این عرصه فقط جای ایفای نقش دارد و همین نکته است که مورخ را نباید از امور ناپیدا غافل کند؛ بر این اساس، روش‌های اثبات‌گرایانه همه واقعیت‌ها را در تاریخ پژوهی آشکار نمی‌کند و باید به باطن امور نیز به شیوه خود توجه داشت.

۲- هستی‌شناسی تاریخی

نگاه باستانی پاریزی به تاریخ، فراتاریخی (متاهیستوری) است. تاریخ کلیتی است که عوامل واقعی و اراده‌های انسانی آن را به پیش نمی‌برد و اگر به چشم می‌آیند و در

تحلیل مورخان می‌نشینند، همه ابزارهایی هستند که مشیتهی فراتاریخی آنها را به‌کار گرفته است؛ از این‌رو در حوادث تاریخی «جای پای خداوند» را جستجو می‌کند (باستانی پاریزی، در شهر نی سواران، ص ۳۷) و تجزیه و تحلیل‌کنندگان ظاهرین را نکوهش می‌کند که آشکارسازی حوادث تاریخی را به «حساب قدرت تحلیل خود گذارده و از دید ظاهر آن را توجیه می‌کنند». از دید باستانی رصد عوامل واقعی، طبیعی، مادی و انسانی در تاریخ آسان‌تر است و «در هر قدم صد شاهد نمونه می‌یابند و به اصطلاح... تیر تو بته می‌زنند که نخورد ندارد»؛ اما پی‌جویی جای پای خداوندی مثل آنست که آدمی در شب زمستان بخواهد گربه‌ای سیاه را در اتاقی تاریک که گربه سیاه در آن وجود ندارد، جستجو کند. به عبارتی دیگر چون شواهد غیرملموس است، مثل تیر در تاریکی است که درصد برخورد آن به هدف یک در هزار و شاید یک در میلیونیم بوده باشد (باستانی پاریزی، فرمانفرمای عالم، ص ۸). او از قول ویل دورانت سخن بوسوئه (معلم لویی پانزدهم) را می‌آورد که «تاریخ پهنه بازی اراده مقدس الهی است و هر حادثه درس عبرتی است که آسمان بر زمینیان می‌دهد» (همان، ص ۱) و با روایت موجز شبانکاره‌ای در مجمع الانساب معنای سخن را کامل می‌کند:

«خداى تعالى چون خواهد که مملکتی برافکند و قبای ملک در بر قومی دیگر کند، اول نموداری از قدرت خود می‌نماید و هرکس که عاقل است عاقبت آن باز می‌بیند. چون قبای ملک محمودی از بر مسعود برخواست آهیخت، در بر سلجوقیان خواست کرد، اولاً آن نموداری بود که چشم بخت سلطان محمود را کور کرد تا به دست خود، زنبورخانه تراکه را بشوراند.» (همان، ص ۵)

در این نگاه، نقش عامل انسانی در رقم زدن رویدادهای تاریخی بنیادی نیست، حتی اگر این انسان ایندرا گاندی قهرمان ملی هند باشد، «باز در برابر امواج عظیم دریای تاریخ جز مشت خاکستری نیست؛ مشت خاکستری که وقتی در فضای لایتناهی پراکنده می‌شود، ممکن است تنها چند ذره از کل ذراتش نصیب دریای بی‌انتهای گنگ شود، ذراتی که از هیچ نیز هیچ‌تر است» (همان، ص ۴). منکر روابط علت و معلولی در تاریخ نیست، اما «همیشه تصور نظارت یک قوه قاهره» را دارد؛ چیزی که از قدرت تحلیل اهل تاریخ بیرون است (باستانی پاریزی، خودمشت مالی، ۲۴۲). از منظر او شرط مورخ بودن گذر از این «گذار محقق‌کش» است (همان، ص ۲۵۰).

در هستی‌شناسی تاریخی باستانی پاریزی، سمت‌وسوی تاریخ بشر تکاملی است و بشریت به سوی کمال پیش می‌رود و این «امر خدایی» است که حاملان آن نیز «اهل

فرهنگ و معارف» اند. این «تکامل تاریخی به صورت مارپیچ برج معتصم در سامره» و هرآنچه از عوامل طبیعی و انسانی تعیین‌کننده سرنوشت رویدادهای تاریخی باشد، اجرای این «مشیت» است (باستانی پاریزی، حضورستان، صص ۹۴ - ۹۳).

نگاه فلسفی - نظری باستانی به تاریخ، آن را در کلیتی خارج از اراده انسان‌ها قرار می‌دهد که هرچند تابع قوانین و قواعد جهان انسانی است، اما در اساس با مشی فراتاریخی و متافیزیکی سیر می‌کند. گویی تاریخ ارباب‌ای است که با اراده خداوند و همسو با رسالت هدایت انسان و پیشبرد تکاملی حیات اجتماعی حرکت می‌کند؛ از این رو در نگاهی صمیمی، باستانی تاریخ را «همزاد وفادار آدمی‌زاد» می‌نامد که هرگز او را به حال خود رها نکرد؛ حتی در مقام گرگ بودن، حتی در ایام جنگ و درنده‌خویی باز به داد آدمیزاد رسید و در گوشش «آئین تکامل» را خواند و به او یادآور شد که قید و بندهای قانون «آدمیزاد از جنگل گریخته خلیع‌العدار را بر جای خود بنشانند» و تعبیر کانت را می‌پسندد که مجموع آنچه در عالم می‌گذرد، اگرچه جزئیات آن را در نظر بگیریم همه ظلم است، ولی در کل وقتی قضاوت کنیم صلاح و خیر اجتماع بشری است و همه آن ظلم‌های کوچک در مآل به نفع و خیر بشریت و در خط تکامل بشریت بوده است. پس «تاریخ خیر محض» است و کل تاریخ پیگیری همین خط سیر تکامل است (باستانی پاریزی، فرمانفرمای عالم، صص ۱۴).

احاطه مشیت الهی بر کلیت تاریخ، مورخ اثبات‌گرای امروزی را از درک محرک اصلی تاریخ عاجز می‌کند. در واقع، او آموخته است که به تاریخ به‌مثابه رویدادهای پیش‌روی بنگرد و در همان عرصه، علت و معلول را بشناسد. وی قادر نیست از فراتاریخ آگاه شود و چگونگی سلطه آن را بر تاریخ نشان دهد. از این رو اگر تاریخ را علم به حساب آوریم، «علمی محدود» خواهد بود که از «قضاوت آینده عاجز است» و نمی‌تواند قانونی به دست دهد که برای فردا روی آن عمل شود. مورخان از «پیش‌بینی و بالنتیجه پیشگیری حوادث به کلی عاجزند... مورخین هزارچندگاهی، بر طارم اعلا می‌نشینند، ولی اغلب تا پیش پای خود را هم نمی‌بینند (باستانی پاریزی، کاسه کوزه تمدن، صص ۳۲۷ - ۳۲۶). تاریخ از جلو «دیوارهای محکم تاریخ در پیش دارد و از پشت سر هم چشمش کم‌سو است و تا دو سه هزار سال بیشتر پیشینه خود را نمی‌بیند، محدود می‌شود به یک مدت مقطوع زمانی و البته مکانی» (همان، صص ۳۲۸). از این رو قدرت پیشگویی اهل تاریخ در جامعه، فقط تا آن حد است که می‌توانند بگویند: «از یک پدر و مادر سیاه‌پوست یک فرزند لب‌کلفتِ مو و زوزی متولد خواهد شد و لاغیر» (باستانی پاریزی، پیر سبزپوشان، صص ۱۹).

۳- معرفت‌شناسی تاریخی

باستانی‌پاریزی مثلث تاریخ را زمان، مکان (فضا) و انسان می‌داند. گذر زمان «امکانات وقوع حوادث» را پدید می‌آورد و به‌هرحال، هر واقعه‌ای در جایی روی می‌دهد (مکان) و «شخصیت» است که در شرایط زمانی و مکانی تاریخ‌ساز است. «محیط اجتماعی» که زمان آن را به‌وجود می‌آورد، در اختیار هیچ‌کس نیست، «فرار» است (باستانی‌پاریزی، کاسه کوزه تمدن، ص ۱۳۷؛ باستانی‌پاریزی، پیر سبزیپوشان، ص ۱۱). بدین ترتیب در شناخت‌شناسی تاریخ در نگاه اول باید به عوامل عینی و بیرونی توجه کرد. گستره جغرافیایی (مکانی) واقعه، و شرایط زمانی آن که با تعبیر «محیط اجتماعی» یاد می‌شود در روشن‌سازی معرفت تاریخی نقش دارند. محیط اجتماعی، پدیده‌های مرکب و پیچیده است که از کنش‌های درونی در شرایط زمانی خاص و ارتباطات و پیوندهای بیرونی شکل می‌گیرد. اما عینی‌نگری در معرفت‌شناسی تاریخی باستانی‌پاریزی به پوزیتیویسم (Positivism)، که مبتنی بر رئالیسم و تجربه عملی است راه نمی‌برد. او صدای خفیف یا صدای خاموش بشری را به گوش باطن می‌شنود:

«...صدای خفیف و یا به اصطلاح خودم صدای خاموش جوامع بشری در تحرکات اجتماعی مثل صدای ریگ‌های بیابان که سوی هدین از آن یاد می‌کرد، به گوش باطن بشنوم؛ صدایی که درک کردنی هست اما شنیدنی - با گوش غیرمسلح - نیست. از همین جاست که مقالات مخلص به قولی چندمنظوره (Multimedia) می‌شود؛ مثل منشورهای بلور که هر ضلع آن نوری خاص را به چشم می‌رساند، چندوجهی و چندپهلوی به‌شمار می‌آیند.» (باستانی‌پاریزی، در شهر نی‌سواران، ص ۳۷).

باستانی‌پاریزی قواعد تاریخ‌نگاری اثبات‌گرایانه را چندان رعایت نمی‌کند. نمونه مشخص آن مآخذشناسی اوست که متفاوت از اسلوب اثبات‌گرایان است. او انحصار منابع رسمی و اسنادی را نمی‌پذیرد، بلکه از روایت‌های شفاهی، ادبی و غیررسمی هم بهره می‌برد و در مواردی آن‌چنان از متد نگارش رسمی دور می‌شود که برخی او را به داستان‌نویسی متهم می‌کنند و آنجاست که در پاسخ می‌گوید:

«نمی‌دانم چرا این تصور به ذهن شما وارد شده است؟ در جایی نوشته‌ام مورخان سایه نویسندگان رمان‌ها و داستان‌های تاریخی را به تیر می‌زنند و با این تعریف گمان می‌کنم خود را در تیررس تیراندازان و طعنه تیرآوران تاریخ قرار داده باشم. البته حوادثی هست که به افسانه بیشتر می‌ماند تا تاریخ و من از سر آنها نگذشته‌ام و این شاید درست باشد» (باستانی‌پاریزی، حضورستان، ص ۵۹).

او به این واقعیت مهم پی برده است که حیات اجتماعی انسان در کلاف پیچیده عوامل و دلایل جورواجور و تأثیر متقابل آنها شکل می‌گیرد که هم پای در مکان دارد و هم سر در زمان. از این رو نمی‌توان «منشور» وقایع را به عوامل و اسباب یگانه فروکاست. افزون بر این، از منظر باستانی، تاریخ در شکل کامل خود می‌تواند گویای حیات تاریخی اجتماعی انسان‌ها باشد و به کار آید. اگر «تجربه‌اندوزی» و «عبرت» آموزی یکی از مهم‌ترین اهداف آموزش تاریخ باشد، از وصف «هزار سال کشت و کشتار» حاصل نمی‌شود. در حالی که تجربه به قول آن عالم فرنگی «فانوسی است که به پشت آدمیزاد آویزان شده است. آری ما با تجربه تاریخ [که تاکنون نگاشته‌ایم] هیچ وقت جلوی پای خود را ندیده‌ایم» (باستانی‌پاریزی، حضورستان، ص ۴۵۷).

با این رویکرد، باستانی‌پاریزی واحد اصیل مطالعه تاریخ را در چارچوب سیاسی یا نظامی محض نمی‌بیند؛ حتی آنجا که از سیاست و جنگ سخن می‌گوید، نگاهی همه‌جانبه به‌عنوان یک اقدام اجتماعی دارد؛ به شیوه‌ای که در ترازوی فرهنگ و اخلاق سنجیده می‌شود. نمونه‌ای از این نوع تامل تاریخی و تاریخ‌نگاری را در موارد زیر می‌توان دید:

تعبیر «کارتوگرافی شاه اسماعیل» و «دیوار شاه اسماعیلی» حاصل رفتار اسماعیل اول صفوی (۹۳۰-۹۰۷ ق.) در آسیای مرکزی در دوران استقرار صفویان است؛ آنجا که با شتاب و شدت و بدون ملاحظه سنی‌نشینان آن دیار، رسمیت تشیع را به شکل سخت به اجرا می‌گذارد و گسست آتی این مناطق را از مام میهن فراهم می‌سازد و بر این اساس، «نقشه امروز ایران را شاه اسماعیل صفوی کشیده است» و نه در زمان شاه سلطان حسین صفوی یا قاجار و به‌دست میرزا آقاخان نوری که معاهده پاریس را امضا کرد (باستانی‌پاریزی، حضورستان، ۳۸۲؛ حماسه کویر، ص ۶۶۶) و «دیوار فکر، دیوار اندیشه، دیوار مغز [میان ما و آسیای مرکزی] همچنان باقی است. اگر دیوار اسکندری از میان رفت، دیوار شاه اسماعیلی هم‌چنان باقی است» این دیوار محکم‌تر از دیوار چین، دیوار گرگان، دیوار کورش (ذوالقرنین)، دیوار برلین و دیوارهای سیاسی است (باستانی‌پاریزی، حضورستان، ص ۴۵۴). استنتاج تاریخی از پیشینه روابط با آسیای مرکزی در تحلیل تاریخی باستانی‌پاریزی حاصل نگاهی همه‌جانبه و در گذر طولانی زمان است. این نوع استنباط ناشی از جزئی‌نگری اثبات‌گرایانه به تاریخ نیست، بلکه فراتر از داده‌های سیاسی به احوال فرهنگ می‌نگرد و فراتر از زمان رویداد، نتیجه آن را در ورای سده‌ها می‌بیند. در این‌جاست که شناخت تاریخی (معرفت تاریخی) صرفاً بر مبنای پوزیتیویسم نیست.

«خشت‌های سنماری» قصر خورنق را در دوره‌های تاریخی مدنظر دارد؛ خشت‌هایی که اگر کشیده شوند کل بنا می‌ریزد. اینها «زیربنای تاریخ» محسوب می‌شوند؛ مثل داستان آزاد کردن اسیران توسط تیمور در خانقاه اردبیل، داستان قاشق آب شور روس‌ها، بحر خزر حاج میرزا آقاسی و... او می‌افزاید:

«من در درست یا نادرست آنها ورود نمی‌کنم؛ زیرا اگر اینها نباشد، در تاریخ چیزی درخور خواندن نمی‌ماند. گورباچوف نیز همان خشت را کشید و یک‌باره بنای هفتادساله کمونیسم روسیه ریخت و یا ارسنجانی خشت اصلاحات ارضی را کشید و بنای دوهزاروپانصد سال سلطنت ایران را که بر اساس نظام مالکیت روستایی شش‌دانگی بنا شده بود، یک‌باره متزلزل کرد» (باستانی پاریزی، کاسه کوزه تمدن، صص ۱۰۸-۱۰۷).

معرفت تاریخی ورای استقرار رویدادهای خرد و جزئی، حاصل تأملی همه‌جانبه در اقدام و اندیشه گذشتگان است که با سرکشیدن به میراث مکتوب گذشته به معنای اعم آن به‌دست می‌آید و در این فرایند مقایسه‌ها صورت می‌گیرد، تطبیق‌ها انجام می‌شود و هیچگاه دیوار زمان و مکان مانع جستجوها و گذرها نمی‌شود. در این فرایند به سیاق پژوهش‌های کمی از آغاز نظریه‌ای به آزمون گذاشته نشده است، بلکه به روش پژوهش‌های کیفی، به تدریج و در تعامل داده‌های مبتنی بر منابع (میراث مکتوب) و تأملات ذهنی مورخ به‌دست می‌آید. چنان‌که فارغ از تمام دیدگاه‌هایی که تاکنون در موضوع مهمی چون شکست ایرانیان از اعراب مسلمان طرح شده، جسورانه می‌آورد: «من عقیده دارم که یکی از علل و شاید هم مهم‌ترین علت شکست ایران از عرب، آفتاب‌پرستی ایرانیان بوده است.» ایرانیان به خورشید و نور احترام می‌گذاشتند؛ هر روز صبح هنگام طلوع آفتاب به طرف خورشید رو کرده، به او نیایش می‌کردند. معنی این کار این است که درواقع همه ایرانیان می‌توانستند تا دمادم طلوع خورشید از خواب برنخیزند اما عرب، او از روزی که مسلمان شده بود، به صدای خروس سحری از خواب برمی‌خواست. به عبارت دیگر، مسلمانان از زردشتیان زودتر - حداقل یک ساعت زودتر - از خواب برمی‌خواستند و همین یک ساعت کافی است که یک فرسنگ آدم را از حریف بیشتر براند (باستانی پاریزی، نون جو و دوغ گو، ص ۸۰۱).

۴- روش‌شناسی و روش تحقیق

«من اقرار دارم که این نویسنده‌گی دیمی و تاریخ‌نگاری من‌عندی که مکتب اصلی آن دارالبرف پاریز بوده به درد دنیای امروز نمی‌خورد. نه دنیا دیده‌ام و نه از دانشگاه‌های خارجی دیپلم و باکالوراً دارم، از سال‌ها پیش... در گوشه دانشکده ادبیات لخی می‌کنم...» (باستانی پاریزی، حضورستان، ص ۵۳).

به‌راستی آیا گذر کوتاه در میراث مکتوب باستانی پاریزی حکایت از نویسندگی دیمی و تاریخ‌نگاری مین‌عندی دارد که باستانی با تواضع و ظرافت بیان می‌کند؟ او که در جمع مورخان و مستشرقان به احترام می‌نشیند و هم با اقبال عموم مردم مواجه می‌شود، آیا در تاریخ‌نگاری بدون سبک و قاعده است؟ نگارنده بر این نظر است که ابعاد و ویژگی‌های تاریخ‌نویسی باستانی پاریزی گوشه‌ها و زوایای پنهانی دارد که هنوز به‌خوبی آشکار نشده است و این سبک (باستانی پاریزی، خود مشت مالی، ص ۴۵۰) اقدامی اندیشیده و پیچیده است که آگاهانه انتخاب شده است. در واقع باستانی صرفاً به روش تاریخ‌نگاری معمول و رایج نظام دانشگاهی محدود نشده است و برحسب ضرورت‌هایی، روشی دیگر و اسلوبی متفاوت برگزیده است. از این‌رو تاریخ‌نگاری او در روش، وسیع‌تر از چارچوبی است که «نظام ارتقاء دانشگاه» تحمیل می‌کند و علوم انسانی و به‌ویژه پژوهش‌های تاریخی را در حصار نگاه کمی‌مدار و مشاهده‌گرای علوم طبیعی حاکم بر نظام دانشگاهی قرار می‌دهد. این ویژگی‌ها از چه قرارند؟

به‌منظور آگاهی از ویژگی‌های تاریخ‌نگاری باستانی پاریزی، باید از هدف نگارش تاریخ نزد او آگاه شد. در کتاب کاسه کوزه تمدن می‌نویسد: «جامعه از تاریخ چیز دیگر می‌خواهد. جامعه مایل است که تاریخ مثل بسیاری از منابع دیگر فرهنگی یک مملکت، برای هر یک از افراد آن ملت، یک شخصیت ثابت، قابل‌اعتنا و درخور احترام پدید آورد. چه، ثابت شده است که در برابر حوادث و پیش‌آمدهای روزگار، تنها کسانی پایدار، بردبار، خوددار و حلیم و چاره‌جو هستند که از یک شخصیت ثابت برخوردار باشند» (باستانی پاریزی، حضورستان، ص ۲۷۴). بدین‌ترتیب او تاریخ را برای مردم می‌خواهد و نه مردم را برای تاریخ، و تعمد دارد تاریخ‌نگاری او به شیوه‌ای باشد که هم مردم را وارد تاریخ کند و هم تاریخ را به میان مردم ببرد (باستانی پاریزی، خود مشت مالی، ص ۴۴۹). پرداختن به جزئیات و گفتگو از مردم و کسانی که هیچ‌گاه در تاریخ عامل مؤثر محسوب نشدند و به تعبیری «تاریخ‌نگاری مردم ایران» (دهباشی، ص ۱۹) با این هدف صورت گرفته است.

تاریخ به‌عنوان یکی از منابع فرهنگ یک کشور، در دیدگاه باستانی از قامت کوتاه شاخه‌ای از علوم انسانی که می‌کوشد رضایت چارچوب‌ها و قالب‌های علم (science) اثبات‌گرا را به‌دست آورد و حفظ کند، فراتر می‌رود و رها در گستره وسیع معارف فرهنگی به‌عنوان ابزار هویت‌ساز و اخلاقی مطرح می‌شود. در چنین نگاهی است که به گفته زریاب‌خویی، تاریخ از نظر باستانی «امری طولی و زمانی نیست که حوادث در آن دنبال هم و در توالی هم قرار گرفته باشند. در اندیشه او زمان تبدیل به مکان و طول

بدل به عرض شده» است (باستانی پاریزی، خود مشتمالی، ص ۳۳؛ حماسه کویر، مقدمه). به‌درستی و به سیاق پژوهش کیفی، باستانی پاریزی «فرایند» پژوهش را عرصه کشف و شهودی قرار می‌دهد که با اتکا به دانش گسترده و چندجانبه تاریخی، ادبی، فلسفی و... دستاورد معرفتی بی‌نظیری عرضه می‌کند که هم در آن نتیجه‌گیری‌های اخلاقی است، هم استنتاج‌های علت‌ومعلولی و هم استنباط‌های شهودی. منابع در این فرآیند با معیارهای تاریخ‌نگاری اثبات‌گرا برگزیده نمی‌شوند، بلکه همه داده‌های فرهنگی مکتوب، شفاهی و میدانی به خدمت گرفته می‌شوند و به تعبیر مستشرق، باستانی در «خاک ایران حفاری» می‌کند (متی، ص ۷۹). حکایت‌ها و افسانه‌ها مقدمه‌ای می‌شوند تا «مقصودی» آشکار شود که آن نیز ناسازگار با تحلیل داده‌های تاریخی نیست (باستانی پاریزی، حضورستان، ص ۱۴). این شیوه به تحلیل و استنباط‌های مهم و موجز منجر می‌شود که از عهده ذهنی «وقاد» که لازمه مورخ است برمی‌آید (باستانی پاریزی، خود مشتمالی، ۴۶۵). درواقع نوشته‌هایش آمیزه‌ای از ملاحظات تاریخی، جنبه‌های نقلی و تجربه‌های شخصی است (متی، ص ۷۹). نمونه آن را پس از نقل حوادث دوره مشروطیت کرمان می‌توان دید:

«واقعیت این است که گناه محمدعلی شاه تنها این نبود که مجلس را به توپ بست و آزادی‌خواهان را کشت، بلکه گناه بزرگتر و ذنب لایعفر او این بود که با حرکات نابخردانه خود، مشروطیت نوپا و مردم مظلوم این مملکت را که تازه فرمان عدالت‌خانه به‌دست آورده بودند، حاضر کرد و مستعد ساخت و درواقع وادار کرد تا دیکتاتوری بی‌قیدوبند و بی‌امان ایللیاتی و عشایری که می‌خواست عنوان سلطنت ایلی پیدا کند و آنتی‌تزی آن مستقیماً کودتای ۱۲۹۹ و حکومت پنجاه‌ساله [پهلوی] بود، [بپذیرند]» (باستانی پاریزی، حضورستان، ص ۲۴۷).

بر این مبنا، تمدن غلات برنج، گندم و ذرت برای نژادهای زرد، سفید و سیاه مبنای دوره‌بندی می‌شود و «چهارمین غله معروف یعنی حضرت والاتبار جو» براساس اسب‌های هر سه این نژادها که ابزار مؤثر جنگ هستند، جایگاه تعیین‌کننده پیدا می‌کند (باستانی پاریزی، نون جو و دوغ گو، ص ۳۸۹). او «به ضرس قاطع می‌گوید که جو در کل تاریخ یک عامل بزرگ سیاسی-نظامی بوده است» و آن را «غله کاملاً سیاسی» می‌داند؛ همچنان که اسب نیز یک «حیوان سیاسی» است (همان، ص ۳۹۶). این اسب هم «چراغ صبح دولت‌ها در پیشانی» او روشن می‌شود و هم «شمع شب تیره آنها در زیر سم اسب‌ها خاموش» می‌گردد (همان، ص ۳۸۲). «ضیافت بالتازار» همان شام مفصل و پرتجمل پایانی که بلتشر، پادشاه بابل در شب تسلط کوروش برپا کرده بود و محمد شاه هندی گورگانی با آمدن نادر برپا کرد و... اصلی می‌شود که «تقریباً هیچ دولت قاهره متجملی نیست که با یک نوع از این ضیافت‌ها خاتمه نیافته باشد» (همان، صص ۷۶۵-۷۶۶).

۷۵۰). و اینها از جامع‌نگری باستانی پاریزی و نگاه ترکیبی او برمی‌آید. غور مستمر و متممادی در متون فرهنگی به معنای اعم آن بدون جانبداری‌های ایدئولوژیک، سیاسی، فرقه‌ای و... دریافت‌هایی را عرضه می‌کند که کمتر در پژوهش‌های روش‌مند متعارف دانشگاهی دیده می‌شود. در همین حین، با آگاهی اعتراف می‌کند:

«البته خیلی جاها من مطلق‌گوئی‌های عجیب کرده‌ام؛ یک وقت من جای پای زن را در شکست‌های بزرگ عالم جستجو می‌کردم، وقتی دیگر ابریشم را از عوامل سقوط دولت‌ها دانسته بودم، جای دیگر جناب بز را ریش سفید بزرگتری اقتصاد مملکت خودمان - و حتی دنیا - معرف آورده بودم و چهارصد صفحه در توصیف بز نوشتم و فرمول‌بندی ثروت و ترسیم منحنی سقوط و عروج دولت‌ها و اثر خشونت‌ها در سیاست و اقتصاد عصر صفوی، کار را آنقدر جدی نشان داد که نزدیک بود امر بر خود مخلص نیز مشتبه شود. یک روز هم در سازمان برنامه عنوان کرده بودم که عامل اصلی تنوع تمدن‌ها، همین ریگ بیابان و کویرهای داغ است. یک وقت هم یک جا اظهار کرده بودم که مدار کل سیاست ایران در سید، چهارصد سال اخیر بر شال بوده است... در حماسه کویر هم کل تاریخ ایران را بر مبنای قنات و روستا پایه‌ریزی کرده بودم. یک جای دیگر هم، هسته اصلی تمدن و تاریخ عالم را دریای مدیترانه دانسته بودم... همه اینها مطلق‌گرایی است. حقیقت آن است که هیچ‌وقت یک عامل در سیر تاریخ کاربرد قطعی ندارد. عوامل، ده‌ها و صدها هستند که از این میان بعضی را ما می‌شناسیم و بعضی‌ها مثل عوامل هواشناسی هنوز برای ما کشف نشده‌اند (باستانی پاریزی، نون جو و دوغ گو، صص ۳۸۸-۳۸۷).

باستانی به‌صراحت می‌گوید «تاریخ علم نیست؛ تاریخ فن است و هنر، و هنر با دود و تاج‌ارتا میانه‌ای ندارد» (باستانی پاریزی، خود مشتمالی، ۴۶۲). علم در قاموس او همان مفهوم علم محض را دارد؛ از این رو جدال بر سر تفاوت در «درجه» نیست، بلکه این علوم «چرکتاب» (انسانی) اند (همان، ۴۸)؛ در «نوع» با علوم محض متفاوتند و در اینجا اصالت ابژه حکم نمی‌کند.

ضرورت چند سبب‌بینی را برای نمونه در موضوع برآمدن و برافتادن سلسله‌ها تأکید می‌کند؛ چه «علل اجتماعی» بسیار متنوع، متغیر و از دسترس مورخ و جامعه‌شناس بیرون است و اگر مورخی بر اساس عللی که در یک جامعه شناخته است، «پیش‌بینی حوادث و معالیمی را به صورت بتی و جزمی بکند، بر او آن خواهد رسید که بر انوری در پیشگویی قرن پنج رسید و یا بر دکتر گنجی رئیس هواشناسی امروز [نگارش در سال ۱۳۴۴] بعد از پیش‌بینی‌های وضعیت هوا می‌رسد» (باستانی پاریزی، خاتون هفت قلعه، ص ۲۵). وی آگاه است که «بعضی دوستان اهل تحقیق... با اشاره ابلغ من التصریح» به او می‌گویند در عصری که صحبت از «علیت‌های تاریخی» است، باستانی عواملی را مطرح

می‌کند که با هیچ «حساب ریاضی» جور در نمی‌آید و از مدارکی صحبت می‌کند که به قول پاریزی‌ها «بر پشت آهوی سبز بند است» (باستانی پاریزی، در شهر نی‌سواران، ص ۶۳).

زرین‌کوب در حاشیه یکی از کتاب‌هایش نوع تاریخ‌نگاری باستانی را با مضمون مفید اما با وضع خاص معرفی می‌کند و می‌پذیرد که سبک و اسلوب خاصی به کار گرفته شده است. این اصول هم در حوزه مآخذشناسی و گردآوری داده‌ها به چشم می‌خورد و هم در پردازش مورخانه‌ای که علی‌رغم فراز و نشیب عنوان‌ها و روایت‌ها، در نهایت تسلیم اصل موضوع می‌شود و نتایج خود را آشکار می‌سازد؛ هرچند این نتایج محدود به ترجیح راوی و روایت نیست. شاید بتوان در میان گرایش‌های متعدد در جمع تاریخ‌پژوهان، باستانی را با حوزه تاریخ اجتماعی نزدیک‌تر دانست؛ چنان‌که خودش مورخ را «طیب اجتماعی» معرفی می‌کند (باستانی پاریزی، خود مشتمالی، ص ۱۶۴). البته این تاریخ اجتماعی مطابق گرایش Social History نیست و نسبتی نیز با جامعه‌شناسی تاریخی Historical Sociology ندارد. در اینجا تاریخ اجتماعی را به مفهوم خودش باید به کار برد: «بررسی علل و عوامل اقتصادی و سیاسی و مذهبی و فرهنگی و امثال آن در اجتماعی که تاریخ آن در یک پیکان جنگ یا قلعه یک حادثه تاریخی ورق خورده... تاریخ اجتماعی است» (باستانی پاریزی، حضورستان، ص ۹۶). نگاه به علل و اسباب متعدد، متکثر و تسلیم طرح و شیوه خاص نشدن از ویژگی‌های تاریخ‌نگاری اجتماعی است. به نوشته زیر توجه کنید:

«گویا نایب اسداله نی‌زن معروف بی‌نظیر قرن اخیر که برای پادشاهان نی می‌زد گفته بوده است، من نی را از آغل گوسفندان به دربار پادشاه بردم. مخلص [باستانی پاریزی] می‌خواهم برخلاف نایب در مورد تاریخ بگویم که همه‌جا کوشش کرده‌ام تاریخ را از دربار پادشاه به میان آغل گوسفندان ببرم؛ زیرا نگارش تاریخ اجتماعی ممکن نیست مگر اینکه تاریخ از برج عاج کاخ پادشاهان، به خانه‌های گلی و چپر‌ها و سیاه‌چادرهای عشایر این مملکت نقل‌مکان دهد. شاید در آن صورت تاریخ‌نگاری ما راهی به دهی ببرد و شاید بشود تحولات اجتماعی قرن‌ها و هزاره‌های این سرزمین عشیره‌نشین را به یک صورتی تحت قوانین علوم اجتماعی درآورد؛ در غیر این صورت همه کارهایی که در زیر چادرهای سلطنتی و خرگاه‌های وزارتی و سالن‌های تبلیغاتی تحت عنوان تاریخ کردیم، چنان می‌نماید که مصداق این شعر مرحوم وحید دستگردی است: «سال‌ها در ره طولانی علم ره سپردیم ولی طی ره از پهنا بود» (باستانی پاریزی، فرمانفرمای عالم، ص ۱).

تاریخ‌نگاری سیاسی در روش باستانی پاریزی غلبه ندارد و در آنجا نیز شخصیت‌ها چنان از ابعاد اخلاقی، رفتاری و منشی کاویده می‌شوند و با تراز شعر و ادب و حکایت

سنجیده می‌شوند که شباهتی با آن نوع تاریخ‌نگاری سیاسی خشک و بی‌روح و روایت‌مدار پیدا نمی‌کند. وی در رد این نوع گرایش می‌پرسد:

«راستی آن کسی [پادشاه، حکمران و قدرت‌مدار] که صدار، بلکه بیشتر، پیوند میان ملت‌های این طرف و آن طرف رود را قطع کرده، بیشتر به مردم خود - هر طرف رود که باشد - خدمت کرده است یا آنکه به مردم... یاد داده که می‌شود درخت قیسی را بر بادام پیوند زد و از بادام کوهی به جای پایه پسته استفاده کرد... این پیوند مهم‌تر است یا آن قطع؟ و چه شد که ما در تاریخ اسم آن قاطع فرهنگ‌ها را با آب‌وتاب صدجا در کتاب خود یاد می‌کنیم، ولی فراموش کرده‌ایم ثبت کنیم اسم آن کسی را که اول بار نعل اسب را اختراع کرد یا سوزن خیاطی را در دسترس بانوان قرار داد؟ اشکال کار این است که اهل تاریخ و مخلص که پیراهنش در آفتاب اهل تاریخ خشک می‌شود، قزاق باغشاه را می‌بینیم ولی حافظ قزاق قانونی را نمی‌بینیم» (باستانی پاریزی، حضورستان، ص ۴۴۹).

برخی، قلم‌زنی نخستین باستانی پاریزی جوان را در مطبوعات که هم‌زمان با رونق دهه ۱۳۲۰ روزنامه‌نگاری شده بود سبب رویکرد تاریخ‌نویسی برای عموم می‌دانند (بیات، ص ۶۳). اما افزون‌براین، به نظر می‌رسد پارادایم تاریخ‌نگاری او چنین سبکی را به ارمغان آورد و راه نوبی را در عصر غلبه سبک آکادمیک نشان داد. خودش از قول نهری می‌آورد که امید دارد مورخان دو موضوع را مدنظر داشته باشند: نخست، همواره برای همکاران و هم‌قلمان تاریخ ننویسند؛ زیرا مردم دیگری خارج از حدود و گروه آنها هستند که می‌خواهند و باید با تاریخ مربوط شوند: «از این رو به گمان من [باستانی] باید تاریخ و مطالب تاریخی طوری نوشته شود که برای گروه‌های بیشتر مردم و برای مردم کم‌اطلاع‌تر نیز قابل استفاده باشد... به نظر من هیچ تضادی میان دانشمند بودن واقعی و طرز بیان عامیانه سهل‌الفهم وجود ندارد» (باستانی پاریزی، حضورستان، ص ۸۸). او آشنایی جامعه با «احوال گذشته خود و رجال و بزرگان فرهنگ» را «در حکم تجدید حیات» می‌داند و از قول مؤلف کشف‌الظنون می‌آورد: «غرض از تاریخ، اطلاع بر احوال گذشته است... و تحقیق ملکه تجربه به وسیله اطلاع بر تغییرات زمان و در واقع عمر دوباره است» (باستانی پاریزی، کاسه کوزه تمدن، ص ۳۱۰). وی فراتر از آن، ضرورت شناخت و فهم فرهنگ را تا بدانجا می‌داند که «راه بستن جنگ» را بالابردن آگاهی از فرهنگ‌ها معرفی می‌کند. از منظر باستانی آگاهی از فرهنگ و گذشته تاریخی خود و دیگران «هم‌زبانی» را ایجاد می‌کند که برخلاف «زبان دیپلماسی و سیاسی» که اکنون برای «اخفاء ما فی الضمیر» به کار می‌رود، «برای اظهار ما فی الضمیر» به کار می‌رفت و این همان «معرفت به حال هم» است که انسان‌ها با آگاهی از خود فرهنگی و دیگران فرهنگی بدان می‌رسیدند؛

چنان‌که آسا ریگی ژاندارم سنی پاریز و زن شیعه‌اش این چنین بودند و حاصل آن پیوندی بود که برخلاف اختلاف ظاهری در مذهب، در ایامی شکل گرفت که «غریب دیار باطن خود» نبودند (باستانی پاریزی، حضورستان، صص ۲۹-۲۷). از این‌رو نگاه باستانی به معرفت تاریخی نه صرفاً برای گشودن گره‌های کوچک موجود در جزئیات - که آن را نیز مهم می‌داند - بلکه به منظور ایجاد خودآگاهی است که به درد زندگی اجتماعی امروز بخورد و انسان را در مسیر همزیستی یاری رساند و مانع جنگ صفین دیگری شود که تنها راه، «تعارف فرهنگ‌هاست، نه تقابل و تعارض آنها» (باستانی پاریزی، در شهر نی‌سواران، ص ۹۹)؛ و راه نیل به آن آگاهی از یکدیگر است و آن نیز نه تنها در سطح خواص، بلکه عوام. فرهنگ‌شناسی به معنای اعم آن و جاری ساختن این شناخت در ذهن و ضمیر توده‌ها به منظوری که از آن یاد شد، موجب شده است که روش تحقیق باستانی پاریزی نیز ویژگی‌های خاص خود را داشته باشد. به نحوی که در آثار باستانی، روایت‌ها با نظم زمانی یا موضوعی کنار هم قرار نمی‌گیرند؛ زمان را در هم می‌نوردند و از فهمی به فهمی دیگر هدایت می‌کنند تا کلیتی که مدنظر مورخ است، روشن کنند. این کلیت هم می‌تواند قاعده - و نه قانون - تاریخی باشد و هم اصلی اخلاقی و در این روش تاریخ‌نگاری، تطبیق روایت و تلاش برای ترجیح آنها اصل نیست، بلکه در گستره بزرگ زمانی آنها را دیدند و به خدمت اقناع بر یک کلیت تاریخی آوردند، هدف است. از این‌رو، ذهن سیال مورخ، با در اختیار داشتن گنجینه‌ای از فاکت‌ها، رویدادها و وقایع تاریخی چنان به‌جا برمی‌گزیند و چنان به شیوایی و زیبایی کنار هم می‌چیند که خواندنش ملال‌آور نیست، بلکه فرح‌بخش است.

در تاریخ‌نگاری باستانی پاریزی ارتباط مفهومی و معنایی بین تیتراها برقرار است. ظاهر عنوان‌ها در یک اثر و حتی یک فصل، همخوانی با هم ندارند و به نظر می‌رسد تکه‌های مجزا از هم هستند، اما در کل پیوند معنایی میان آنها برقرار است (برای نمونه، فصل کاسه کوزه تمدن‌ها در اثری با همین عنوان).

پیوند حوادث گذشته و حال، درنوردیدن مرزهای زمان و آوردن تاریخ در یک زمان و حتی یک آن، و در چنین بستری آشکار ساختن قواعد مشترک، موضوع انسانی مشترک و کنش و واکنش‌های مشترک، در ورای قالب‌های زمانی (سلسله‌ای، حکومتی، ...) به منظور ایجاد فهمی از تاریخ است که با هدف تاریخ‌نگاری او سازگار باشد: وقتی داستان افغانستان و نبرد شیعه و سنی، تخریب مجسمه‌های بودا توسط طالبان و قرآن آتش زدن هندوها در کاینور را می‌گوید، می‌افزاید:

«نمی‌دانم این انهدام‌ها و توهین‌ها به ما اهل تاریخ چه می‌گویند؟ به نظر من بهترین دلیل را برای اهل تاریخ ارائه می‌دهد که متوجه شوند چرا و چگونه یک‌باره کلیه اسناد پانصدسال حکومت اشکانی تبدیل می‌شود به سیزده بیت از شاهنامه فردوسی... این کار امیرالمؤمنین ملا محمد عمرخان [رهبر طالبان] یک تکلیف دیگر روی دست اهل تاریخ می‌گذارد و آن اینکه واقعاً آیا بت‌شکنی سلطان محمود غزنوی را زیر سؤال نمی‌برد و اینکه با آنکه بت‌های پشت‌بام خانه خدا را فروریخت، چه باید کرد...» (باستانی پاریزی، کاسه کوزه تمدن، ص ۶۵).

«کار من و امثال من از این حرف‌ها گذشته است، به قول کرمانی‌ها روز بد خوب همیشه و آدم بد خوب نمیشه». این پاسخ باستانی پاریزی است به اعلام‌نظرها در موضوع سبک و سیاق تاریخ‌نگاری او. در این سخن باستانی به زبان بی‌زبانی می‌گوید که در قالب‌های مدنظر شما نمی‌گنجد؛ او محصول دوره‌ای خاص و نگاهی خاص است که خود «روش» معرفی کرده است و در جایگاه مؤلف در سبک‌های تاریخ‌نگاری باید به او نگاه کرد: «کار ما که به چل ولی افتاده‌ایم از این حرف‌ها گذشته. باستانی پاریزی همین است که هست. گر صد سال بر مشکش زنی چوغ، همان دوغ و همان دوغ و همان دوغ» (باستانی پاریزی، نای هفت‌بند، ص ۱۹). اما این صراحت استاد را شاگردی سال‌ها بعد نیز برنمی‌تابد و پرشور از نگاه ایدئولوژیکی، از سویی او را با شاخص تاریخ‌نگاری اثبات‌گرایانه می‌سنجد و می‌نوازد (فصیحی، ص ۲۶۷) و از سویی او را از جرگه «روشنفکر مسئول» بیرون می‌بیند (همان، ص ۲۷۴) و به این تناقض نیز آگاه نیست. البته سخن نهایی و «تعمیق» یافت نویسنده را بیست‌سال بعد باید شنید که با «یک عذرخواهی فروتنانه بزرگ» در «احکام جزمی» گذشته بازنگری می‌کند و استاد را که «دایرةالمعارف عظیمی» از دانش است، با نگرش از منظر اصل «حق به تاریخ» ارزیابی می‌کند که با زبان مردم تاریخ نوشت و آن را به خانه‌های مردم برد (سایت خبری تحلیلی امروز و فردا emroozofarda.ir). این اثر با مبنا گرفتن فرض‌هایی، نگاه پردغدغه‌ای به وضع تاریخ‌نگاری دهه ۶۰ و ۷۰ شمسی می‌اندازد و جسورانه انتظاراتش را بیان می‌کند که در نوع خود و زمان خود قدمی است، اما بپذیریم که مسئله آن اثر با پرسش این نوشتار متفاوت است. اگر به تناسب این ایام نگاه شود و در چارچوب قالب‌های نظام آموزشی و شیوه‌های دانش‌اندوزی رایج باشد، پذیرفتنی است که در تاریخ‌نگاری «عصر دایناسور شدن به پایان آمده و تحقیقات میکروسکوپی جای آن را گرفته است... حقیقت آنست که در تاریخ این روزها دیگر گول شدن افتخاری ندارد. عصر ابوالغول نهشلی سپری شده است». و می‌افزاید امروز تحقیق در مسائل جزئی تاریخ از نگارش تاریخ کرونولوژیک مشکل‌تر و فنی‌تر و درعین حال سودبخش‌تر است» (باستانی پاریزی، حضورستان، ص ۶۵-).

۶۴). واضح است که نیل به نتیجه‌گیری‌های کلان در تاریخ و اعلام استنباط‌های کلی در تاریخ‌نگاری باستانی پاریزی از جزئی‌نگری آغاز می‌شود، برای نمونه آگاهی جزئی و دقیق از روابط و مناسبات خانوادگی که نشان از حافظه قوی و دقیق و توجه به جزئیات دارد، در سخن از افشاران کرمان و رویدادهای آستانه «وقایع آقامحمدخان» ملاحظه می‌شود (همان، صص ۲۱۳-۱۷۰).

زمانی که مخاطب عموم کسانی هستند که در لابه‌لای نوشته‌ها به دنبال دانش و نه دانش‌اندوزی می‌باشند، قلم باید ساده، روان، خیال‌انگیز و طنز باشد تا بتواند این جمع را به دنبال خود بکشد. از سوی دیگر در تاریخ مشرق‌زمین در نظر باستانی دو دوتا چهار نمی‌شود و در مواردی بیست و دو می‌شود (باستانی پاریزی، پیر سبزپوشان، ص ۱۹). «حوادث چنان اتفاق می‌افتد که وقتی آنها را کنار هم می‌گذاریم، یک طنز بزرگ از توی آن بیرون می‌جهد». باستانی در اینجا می‌گوید: من «گاهی این مونتاژکاری را انجام داده‌ام». از این رو برای خودش عنوان «مونتاژالتواریخ» را نیز به کار می‌برد (باستانی پاریزی، حضورستان، ص ۸۶). البته تاریخ بسیار جدی است، اما دو تا حادثه خیلی جدی که کنار هم بگذاریم، گاهی حزن و طنزی از آن آشکار می‌شود که صدتا عبید زاکانی و ملانصرالدین را از خنده روده‌بُر می‌کند (همان، ص ۹۲) و به تعبیری کل تاریخ از نظر او با طنز آمیخته است (صفرزاده، ص ۱۹). هنر طنز باستانی چنان غالب است که نیازی نیست راه دور برود و نکات بدیع بیابد. در توصیف ساده آثارش نیز می‌تواند بگنجانند: نون گندم یک مورخ وقتی توی روغن است، یعنی می‌تواند کتاب «نون و جو» در احوال «نون گندم خورهای» تاریخ بنویسد که موهای پیشانی او در آسیای هفت‌سنگ تاریخ «جوگندمی» شده باشد، نه اینکه ریش در آسیا سفید کرده باشد (باستانی پاریزی، کاسه کوزه تمدن، ص ۶۹).

در تاریخ‌نویسی باستانی پاریزی باید مواظب بود که لابه‌لای وقایع و حکایات طنزآمیز، متنوع و متعدد و تودرتو اصل سخن و نکته اصلی فراموش نشود. البته یادآوری می‌کند و پیوندها را نشان می‌دهد، اما هریک از وقایع و حکایات آن چنان گرم و گیرا بیان می‌شود و در درون خود حرف و حدیث شنیدنی دارد که می‌تواند موجب غفلت از محور اصلی نوشتار شود.

باید به یاد داشت که پاورقی‌های باستانی، ادامه متن‌اند و به غنای متن می‌افزایند و حتی به اقتضای ایجاز، غنی‌تر از متن و به تعبیری «هم‌طراز متن» (بقایی، ص ۱۸). در آنجا افاده‌های مأخذشناسی ندارد، بلکه جوهر منابع - منابع در قاموس باستانی هم کتابخانه‌ای هستند، هم میدانی، هم شعرند هم نثر، هم دیداری‌اند و هم شنیداری - از

راه ذهن سیال و تند نویسنده عرضه می‌شوند. تاریخ‌نویسی باستانی در وجه ساده آن همان گفتگوی حکیمانه‌ای است که در گذشته با حضور بزرگان در جمع خانوادگی‌ها اتفاق می‌افتاد؛ ترکیب واقعه، ضرب‌المثل، شعر و حکایات که هوشمندانه تیر - تیر ادب و تربیت و منش - را به هدف می‌زند و در حالی خوش می‌آموزاند.

باستانی پاریزی می‌نویسد هر آنچه را می‌اندیشد، می‌نویسد؛ هر آنچه را از عمق تاریخ می‌بیند. از تکرار نیز نگران نیست، اما حواسش جمع است که بگوید می‌داند تکرار می‌کند و چرا تکرار می‌کند. به نظر می‌رسد در شرایطی که بزرگترین ظلم‌ها سکوت در معرفی دیگران است، او با گفتن هر آنچه انجام داده، حق خود را حفظ می‌کند و بدین‌وسیله از محو در محاق جلوگیری می‌نماید؛ آنجا که در پیشنهاد برگزاری بزرگداشت حافظ به نام خودش یاد می‌کند و در چندین اثر به آن اشاره دارد (باستانی پاریزی، در شهر نی‌سواران، ص ۲۷۳). اما سخنش هر جا بوی منیت داشته باشد، آن من را می‌شکند و آن چنان این رویه بر شخصیت او مسلط است که هم‌سنگ سیره عارفان می‌نمایاند. در جایی که سخن از رابطه باستان‌شناسی و تاریخ به میان می‌آورد، در حاشیه عبارت «درواقع ما تاریخ‌دانان» می‌آورد:

«بی‌خودی خر خودم را جز علافها رانده‌ام. البته من خود را تاریخ‌دان نمی‌دانم و پُر که زور بزنم به خود می‌گویم تاریخ‌خوان؛ زیرا تاریخ‌دانان دیگرند و تاریخ‌خوانان دیگر. میرآخور دیگر است/ نه هرآن کو اندر آخور شد خر است. این هم جواب آن ادعای تاریخ‌دانی» (باستانی پاریزی، کاسه کوزه تمدن، صص ۳۱۹-۳۱۸).

تاریخ‌نگاری منزله باستانی پاریزی در همه آثارش چشمگیر است، کمتر بوی نفرت و کینه از آن به مشام می‌رسد. انگیزه قلم‌زدنش از سر کنجکاوی و اهداف معرفتی است. خوش‌آیند یا بدآیند از این و آن محرکش نبوده است. این سخن کاوه بیات پذیرفتنی است که نگاه باستانی به جهان اطرافش «غیرایدئولوژیک» بود، اما «نگاه اومانیستی» (بیات، ص ۶۴) محل تأمل دارد و به معنای دقیق آن و توجه به خاستگاهش بعید به نظر می‌رسد. شاید باستانی با تعبیر «تولرانس کرمانی» خودش و هویتی با گرایش درونی که راه به نگرش عارفانه می‌برد، بیشتر قابل توضیح است.

تاریخ‌نگاری باستانی با عبارت «تاریخ زنده» (Living history) معرفی شده است. رویکردی که مورخ به دنبال عینیت بخشیدن گذشته در حال از حیث تأثیرگذاری است (خیراندیش، ص ۳۸). چنین رویکردی از رهیافت تفسیری در تاریخ قابل فهم است و به بیان دقیق به مفهوم «تاریخ تأثیر» نزدیک می‌شود؛ چنان که آن دسته از رویدادها، مورد

التفات یا روی‌آوری مورخ قرار می‌گیرد که در وضعیت کنونی بتوان تأثیر آن را بازنمایی کرد. در این رویکرد، زمان‌مندی رخدادها آگاهانه نادیده انگاشته می‌شود (شوهانی، ص ۴۲۱). امری که به اشتباه، از آن - توسط مایل هروی - به‌عنوان «هواخوری» مقالات باستانی یاد شده بود؛ در پاسخ، باستانی هشدار می‌دهد برخی از مقالات «کمانه» نیز می‌کند (باستانی، حماسه کویر، ص ۶۱). در واقع «جریان سیال ذهن» نویسنده که بی‌شبهت به رمان‌نویس نیست (امیر فریار، ص ۶۲) چنین برداشتی را ایجاد کرده است.

ماندن باستانی در روش، موضوع‌شناسی و مأخذشناسی مطابق با «فضای بسته و سترون دانشگاه» (بیات، ص ۶۳) امکان ایجاد این سبک خاص را نمی‌داد که تنها نماینده متفاوت در عصر تاریخ‌نگاری تک‌صدایی پوزیتیویست نیم‌قرن اخیر باشد (شوهانی، ص ۴۱۹). ولی باید به‌خاطر داشت که «محاط بر انبوهی از دانسته‌های مختلف از گستره فرهنگی و تاریخی این سرزمین و رویکرد شاعرانه‌اش در ردیف کردن این دانسته‌ها، بعید است جایگزین پیدا کند» (بیات، ص ۶۴). از این‌رو نباید نگران تقلید «راه باستانی» (شوهانی، ص ۴۲۵) بود که به زودی به‌دست نمی‌آید و با سهولت قابل تقلید نیست. حتی قرارداد باستانی پاریزی در ژانر «تاریخ‌نگاری ادیبانه» (ادیب‌مورخ) و در دسته بزرگانی چون زرین‌کوب، نفیسی، زریاب‌خوئی و خانلری نیز معرف کامل او نمی‌شود و شاید معرف یکی از ابعاد تاریخ‌نگاری او باشد (احمدزاده، ص ۲۴۱).

۵- نتیجه

تاریخ‌نگاری باستانی اقدامی هوشیارانه بود که از مبنای هستی‌شناسی تا اتخاذ روش تحقیق پیوستگی منطقی داشت. در بعد هستی‌شناسی تاریخ، او نه فقط قائل به موجودیت صرف عینیت در تاریخ نبود، بلکه مشی تاریخ را در فراتاریخ نیز جستجو می‌کرد. «صدای پای خداوند» را می‌شنید و با این نگرش، به مطالعه و مشاهده تاریخ می‌پرداخت. او چون فیلسوفان نظری تاریخ به یکتایی مسیر تاریخ و نیروی محرکه واحد و منازل مشخص رأی نداد؛ اما ورای تعدد راه‌ها و منازل کاروان تاریخ بشریت و نیروهای مؤثر آن، همچنان قائل به مشیتی بود که تاریخ را راه می‌برد و این مشیت نه اقتصادی بود و نه انسانی، بلکه برآمده از اراده خداوندی بود که آغاز و غایت سرنوشت بشری را محتوم کرده بود.

باستانی پاریزی شناخت انسان و مسائل انسانی را پیچیده‌تر از آن می‌دید که به سهولت و در قالب یک ابزار معرفتی (عقل، حس، شهود) حاصل شود؛ به‌ویژه اینکه این

شناخت در محدودیت‌های معرفت تاریخی باید به دست می‌آید. از این‌رو، نه تسلیم شکاکیت در شناخت بود و نه غره در شناخت صرفاً عینی. این نگرش موجب شده بود که علوم انسانی را از «نوع» دیگر بداند و تسلیم دستور اثبات‌گرایان در یکسانی روش علوم طبیعی و انسانی نشود و به همین منوال ابزارهای معرفتی مختلف را به کار بگیرد و از منابع متعدد و متفاوت چون ادبیات و... در شناخت تاریخی بهره ببرد. در عین حال مکرر از همسانی نگارش تاریخ و بنای ساختمان سخن می‌گفت و قائل به روشمندی بود: گردآوری مواد و مصالح مطمئن، داشتن نقشه و نظریه، و به کار بستن قیاس و سنجش.

نمی‌توان تاریخ‌نگاری باستانی را بدون نگاه به مخاطب‌شناسی او فهمید. او تاریخ را منبع هویت فرهنگی می‌دانست؛ از این‌رو تاریخ منحصر به رویدادهای سیاسی و نظامی نبود. واقعه تاریخی هر آن چیزی محسوب می‌شد که در ذهن و عین گذشته انسان روی داده بود و این میراث حیات اجتماعی انبوهی از داده‌های اجتماعی، اندیشه‌ای، اقتصادی، ادبی و... را دربرمی‌گرفت که هم منابع متعدد داشت و هم اجزای گوناگون. این کلیت خود فرهنگ گذشته بود و انتقال آن نیز معرفی فرهنگ گذشته می‌شد که مخاطب آن توده‌های مردم بودند. بنابراین تاریخ علمی تخصصی - البته در سطح مخاطب‌شناسی - و با قالب نوشتاری پیچیده و دشوار و خاص گروهی ویژه نبود. باید به گونه‌ای نوشته می‌شد که مردم بخوانند و بفهمند. از این‌رو خودش تعبیر مولتی‌مدیا برای نوشته‌هایش به کار برد.

منابع

احمدزاده، محمدامیر، «باستانی پاریزی و سنت ادیب - مورخان»، *از پاریز تا پردیس*، یادمان استاد فقیه دکتر محمد ابراهیم باستانی پاریزی (به اهتمام حسن زندبه)، تهران، انجمن علمی گروه تاریخ دانشگاه تهران، ۱۳۹۳.

امیر فریار، فرخ، «باستانی پاریزی و سبک سهل و ممتنع او»، *جهان کتاب*، سال ۱۹، ش ۲۱، ۱۳۹۳.

باستانی پاریزی، محمد ابراهیم، *آسیای هفت سنگ*، دانش، تهران، ۱۳۵۱.

_____، *پیر سبزی‌پوشان*، علم، تهران، ۱۳۷۹.

_____، *حضورستان*، ارغوان، تهران، ۱۳۷۰.

_____، *حماسه کویر*، امیرکبیر، تهران، ۱۳۵۷.

_____، *حماسه کویر*، خرم، تهران، ۱۳۷۱.

_____، *خاتون هفت قلعه*، دهخدا، تهران، ۱۳۴۴.

_____، *خود مشیت مالی*، علم، تهران، ۱۳۹۳.

_____، *در شهر نی‌سواران*، علم، تهران، ۱۳۷۷.

- _____ فرمانفرمای عالم، علمی، تهران، ۱۳۶۷.
- _____ کاسه کوزه تمدن، علم، تهران، ۱۳۸۰.
- _____ نای هفت‌بند، عطایی، تهران، ۱۳۵۷.
- _____ نون جو و دوغ گو، دنیای کتاب، تهران، ۱۳۶۲.
- بقایی ماکان، محمد، «همیشه باستانی، همیشه پاریزی»، *ویژه‌نامه روزنامه شرق*، ش ۱۳۰۳، ۱۳۹۰.
- بیات، کاوه، «باستانی پاریزی، شاعر لحظه‌های تاریخی»، *جهان کتاب*، سال ۱۹، ش ۱ و ۲، ۱۳۹۳.
- حسینی، حمیدرضا؛ علی‌پور، مهدی، «درنگی در معناشناسی و ماهیت‌شناسی تحلیلی واژه پارادایم»، *روش‌شناسی علوم انسانی*، سال ۱۶، ش ۶۳، تابستان، ۱۳۸۹.
- خیراندیش، عبدالرسول، «نقد و نظری درباره تاریخ‌نگاری دکتر باستانی پاریزی»، *کتاب ماه تاریخ و جغرافیا*، دی و بهمن ۱۳۸۲، ش ۷۶-۷۵، ۱۳۸۲.
- دهباشی، علی، «از شریف‌ترین... درباره محمد ابراهیم باستانی پاریزی»، *ویژه‌نامه روزنامه شرق*، شماره ۱۳۰۳، ۱۳۹۰.
- شوهانی، سیاوش، «راوی مردم فرودست در سویه‌های نقد و تمجید»، *از پاریز تا پردیس*، یادمان استاد فقیه دکتر محمد ابراهیم باستانی پاریزی (باهتمام حسن زندیه)، انجمن علمی گروه تاریخ دانشگاه تهران، تهران، ۱۳۹۳.
- صفرزاده، گیتی، «دیشلمه، تاریخ و کمی دیوانگی»، *ویژه‌نامه روزنامه شرق*، شماره ۱۳۰۳، ۱۳۹۰.
- عبداللهی، عبدالله؛ جوان، جعفر، *درآمدی بر فلسفه علم و پژوهش در علوم انسانی*، شناخت و شناخت‌شناسی، چاپار، تهران، ۱۳۸۹.
- _____ *درآمدی بر فلسفه علم و پژوهش در علوم انسانی*، روش و روش‌شناسی، چاپار، تهران، ۱۳۸۹.
- علی احمدی، علیرضا؛ غفاریان، وفا، «اصول شناخت و روش تحقیق»، *فصلنامه علوم انسانی دانشگاه الزهراء*، سال ۱۳، ش ۴۶-۴۷، ۱۳۸۲.
- فضیحی، سیمین، *جریان‌های اصلی تاریخ‌نگاری در دوره پهلوی*، نوند، مشهد، ۱۳۷۲.
- فضیحی، سیمین، «تاریخ‌نگاری مردمی»، www.emroozofarda.ir (بازدید ۱۵-۱۱-۱۳۹۴)
- قزلسفلی، محمدتقی، «ویژگی‌های معرفت‌شناختی اندیشه در پیشامدرن، مدرن و پسامدرن»، *پژوهشنامه علوم سیاسی*، سال ۳، ش ۱، زمستان ۱۳۸۶.
- کوهن، توماس، *ساختار انقلاب‌های علمی*، ترجمه احمد آرام، سروش، تهران، ۱۳۶۹.
- متی، رودی، «او فراموش نخواهد شد، به یاد محمد ابراهیم باستانی پاریزی»، ترجمه عباس احمدوند، *رشد آموزش تاریخ*، ش ۲، زمستان ۱۳۹۴.
- محمدپور، احمد، *روش در روش؛ درباره ساخت معرفت در علوم انسانی*، جامعه‌شناسان، تهران، ۱۳۸۹.
- مفتخری، حسین، *میانی علم تاریخ*، سمت، تهران، ۱۳۹۲.
- منوچهری، عباس، «دوستی در اندیشه سیاسی، روایت پارادایمی»، *تحقیقات سیاسی و بین‌المللی*، ش ۳، پاییز ۱۳۸۸.